

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

آتیا مهربان  
۲۱ جون ۲۰۱۹

## تحولات اجتماعی محصول دیدگاه فردی اشخاص است یا محصول ساختار یک نظام؟

تحولات در افغانستان آن قدر سریع اتفاق می افتد که گاه به مشکل می شود تسلسل و ارتباط رویدادهای متفاوت و گاه متضاد را درک نمود. تصویرهای متفاوت در متن فضا سازی هائی که با دقت رقم زده می شوند، مانع از آن می گردد که فرصت یابیم به عمق آنها وارد شده و ارتباط منطقی میان آن ها را ببینیم.

بعد از تهاجم نیروهای امریکا به افغانستان که تحت عنوان دفاع از آزادی زنان و مقابله با تروریسم توجیه می گردید، تحولات شکلی متناسب به تصویری که نظام می خواست از خودش ارائه نماید انجام یافت. عده ای از زنان مخصوصاً در شهرها به بازار کار وارد شده و برای اولین بار طعم آزادی نسبی اقتصادی را که مدخلی برای آزادی های اجتماعی است، چشیدند. این تحولات آنهم در مقطعی که مردم امارت سیاه اسلامی طالبان را تجربه کرده بودند و سرازیر شدن موجی از تحصیلکرده ها و بیروکراتهای آشنا با مظاهر دموکراسی سرمایه داری از غرب به افغانستان نه فقط افراد عادی که حتی "نخبه" هائی در قالب تیورسن های چپ را نیز به تغییرات مثبت اقتصادی و سیاسی در افغانستان امید وار ساخته بود.

زمانی که به پدیده های اجتماعی به صورت مجرد و بدون ارتباط با هم نگاه کنیم، به سادگی می توان تحت تأثیر ظواهر آن پدیده ها قرار گرفت. به عنوان مثال با هیچ منطقی نمی شود وحشت و بربریت دوره طالبان را با دوران پس از زمان سقوط آنها و با دولت های کرسی و غنی مقایسه کرد. به همین دلیل نقد حکومت فعلی که علی رغم تحمیل مشکلات بزرگ امنیتی، و فقر گسترده بر مردم در افغانستان، آن هم در مقطعی که طالبان در سایه شفقت ترمپ و متحدین غرب در آستانه ورود به قدرت سیاسی هستند، برای بسیاری غیر قابل فهم و غیر منطقی به نظر می رسد. گویا با نقد دولت غنی بر "مظاهر" آن که همان آزادی های متناقض و نیم بند زنان در چوکات احترام به احکام شریعت و سنت های حاکم جامعه به شدت مردسالار افغانستان و آزادی فعالیت های مدنی در محدوده آنچه دموکراسی بورژوائی اجازه می دهد، پشت پا زده می شود.

تا آنجا که من می دانم، همواره در نشرات سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان به این نکته اشاره شده است که بورژوازی برای تأمین منافع خودش نیاز دارد که زمینه ورود نیروی کار زنان را به بازار کار فراهم نماید. برای این ملحوظ ناگذیر از آوردن اصلاحاتی برای دادن آزادی هائی که استفاده از نیروی ارزان کار زنان را فراهم نماید، می باشد. از آن جمله تلطیف قوانین سنتی نظام خانوادگی است. قوانینی که با رهائی نسبی زنان از بردگی اقتصادی، خودش

به حالت احتضار در آمده و در مسیر مرگ تدریجی اش قرار می گیرد. اما بحران های پی در پی که از ماهیت نظام سرمایه داری سرچشمه می گیرد پوسته دموکراتیک نظام را عقب زده و ماهیت اصلی آن را آشکار می سازد. گذشته از این سیمای دموکراتیک سرمایه داری در دوران جنگ سرد و در تقابل با آزادی هائی که از سوسیالیسم بر می خاست کار برد داشت. با سقوط سرمایه داری دولتی اتحاد جماهیر شوروی، تجسم ادعا های مرتبط به حقوق بشر سرمایه داری را در شیوه برخورد آنها با سیل پناهندگانی که محصول جنگ افروزی های سرمایه داری است می توان به خوبی مشاهده کرد. آزادی زنان و آزادی های پایه ای انسان ها دیگر یک حق دموکراتیک نیست. کوتاه این که تسلط سرمایه داری در جغرافیای مشخصی دیگر الزاماً آزادی های دموکراتیک را در قبال ندارد و این مهم توأم با پیشبرد مبارزه طبقاتی تا جایگزینی سرمایه داری به بخشی از مسؤلیت سوسیالیست ها تبدیل شده است.

این امر نشان می دهد که سوسیالیست ها این باریکی را درک کرده و در پهلوی مبارزه بی امان طبقاتی از هر امکان برای به عقب راندن منافع سرمایه داری و گسترش شعاع آزادی ها در جامعه دفاع می نمایند. در جریان پروسه به اصطلاح صلح با طالبان که خزانیدن طالبان در بدنه دولت هدف آن می باشد هم سیاست ما باید به همین منوال باشد. تردید عده ای از دوستان در این رابطه که گویا با نقد و افشای ماهیت دولت وحدت ملی به رهبری غنی، بی توجهی به آزادی های دموکراتیک است، کاملاً بیمورد بوده و از عدم دقت به ماهیت دولت غنی و طالبان منشاء می گیرد. مکث گذرا بر ماهیت ایندو گروه ظاهراً متضاد این مشترکات را میان آنها به نمایش می گذارد:

۱. هر دو در نهایت محصول پروژه های کشورهای سرمایه داری، در رأس امریکا می باشند.
۲. اسلامیت و تکیه بر تبارگرایی خصوصیت مشترک هر دو بخش بوده و به صراحت از این دو وسیله کثیف در راه پیشبرد اهداف شان مایه می گیرند.
۳. هیچ کدام از آنها نمی توانند بدون کسب کمک های مادی و معنوی، تسلیحاتی و لوژستیک کشورهای سرمایه داری دوام بیاورند.
۴. موجودیت یکی از آنها مشروط به بودن طرف دیگرش بوده و یک حالت سیمبیوز میان آنها وجود دارد.
۵. هیچ کدام از آنها تضادی با ماهیت نظام سرمایه داری ندارند.
۶. حتی افرادی از یک تبار و فامیل در رهبری هر دو جانب قرار دارد.
۷. و بالاخره هر دو محصول سیاست های یک نظام بوده و در خدمت آن قرار داشته و ناگذیر از اجرای نقشی هستند که به آنها سپرده می شود.

با موجودیت تشابهات فوق و مخصوصاً با در نظر داشتن این نکته که جهت و مسیر حرکت هر دو جناح از قبل تعیین شده و صرفنظر از این که کدام یک از آنها در سکان قدرت قرار دارد، نمی توان تفاوت زیادی را در کنش آنها انتظار داشت. اصولاً یکی از دلایل مهمی که سبب خطای محاسبات در مسایل اجتماعی می گردد، تمرکز روی خصوصیات شخصی و فردیت دست اندرکاران سیاست است نه بررسی و تحلیل موقعیت اجتماعی و موقف آنها در رابطه با مناسبات تولید. دولت وحدت ملی و طالبان علی رغم تفاوت هائی، شبه احزاب موازی اند که متناسب به شرایط در خدمت یک هدف اند. این یک پدیده نا آشنا برای باشندگان افغانستان نیست.

همین خصوصیات در احزاب جهادی وجود دارد کما این که در احزاب خلق و پرچم وجود داشت. با خصومت فوق العاده ای که در برابر هم داشتند و از کشتار همدیگر شان ابائی نداشتند، ولی در یک آخور نشخوار می کردند. در این شکی نیست که با آمدن طالبان و همکاسه شدن نیروهای سیاه ارتجاعی نیمچه آزادی هائی که طی این هجده سال به دست آمده بودند را از مردم دریغ خواهند نمود و اختناق بیشتری بر مردم اعمال خواهد شد. در غیبت نیروهای

سوسیالیست و ترفیخواه و عدم موجودیت یک جنبش و حرکت اجتماعی از پائین، اراده عمومی مردم برای برخوردار بودن از آزادی های دموکراتیک و ضمانت ادامه آن را نمی شود با اتکاء به بخشی از قدرت حاکمه تأمین نمود. دیدگاهی که از این سر بخواهد به مسأله خیلی بغرنج تقابل تجدد و تحجر با توجه به پراتیک نیروهای اجتماعی و فیگورها در افغانستان نگاه نماید، در بهترین حالت خوشخیالی و خوش نیتی خودش را به نمایش می گذارد. دولت وحدت ملی با تمام ادعاهایش دولت در حال گذار است حتی اگر که تفاوت کیفی هم با طالبان و نیروهای مشابه داشته باشد. بحث بروژه صلح و نتایج و پیامدهای آن چه با برگزاری انتخابات و چه با شکل گیری اداره موقت، در حقیقت گذار از ساختار سیاسی کنونی یعنی دولت وحدت ملی به رهبری غنی است. بناء دفاع از دولت وحدت ملی و همراهی با آن تحت عنوان دفاع از "مظاهر دموکراتیک"، درک درست و عمیقی از مسأله نیست.

برخی از شخصیت ها و نیروهای بورژوا-ناسیونالیست در افغانستان که عنصر ناسیونالیسم بر آنها غلبه دارد، با همین استدلال در دفاع از حکومت وحدت ملی کمر بسته اند. این نکته از دید من آشفته فکری روشنفکرانه ای بیش نیست. آنها این واقعیت را در نظر ندارند که همین دموکرات های متمدن همین امروز با به کار برد هزار و یک شگرد سیاسی در تلاش اند تا اسلام پناهی شان را به رقیب ثابت سازند؛ یک نمونه آن حنیف اتمر است که خواهان ایجاد دولت اسلامی با برادران طالبش شده است. در ضمن ناگفته پیداست که همین دموکرات ها و تکنوکراتها آن زمانی که جریان های اسلام گرا از صحنه قدرت حذف کردند، خود از بدترین دشمنان طبقه کارگر و سوسیالیسم هستند.

تغییر موضع مریکا در قبال طالبان به دلیل تصور شکست نیروهای امریکائی در جنگ علیه طالبان، نادیده گرفتن این واقعیت است که امریکا هیچ اراده سیاسی در حذف طالبان نداشته است. در غیر آن طالبان آنگونه که تلاش می شود معرفی کردند، نه شکست ناپذیر هستند و نه از توانائی لازم در انسجام فعالیت های شان بر خوردار هستند.

واقعیت تلخ دیگر این است که با تأسف سوسیالیست ها در موقعیتی نیستند که بتوانند در معادلات قدرت در افغانستان تأثیر گذار باشند. با در نظر داشت این واقعیت حداقل کار سوسیالیست ها بایست افشای ماهیت نیروهای درگیر در تنازعات قدرت در افغانستان باشد.